

## مروری بر دیدگاه‌های مربوط به هویت جنسیتی زنان

فریبا زرگر شیرازی\*

### چکیده

مقاله حاضر عوامل موثر در رشد هویت جنسی و تفاوت‌های بین زنان و مردان را مطالعه نموده است. دیدگاه‌های اسطوره‌شناسی، روانشناختی و اجتماعی مورد بررسی قرار گرفتند. در رویکرد اسطوره‌شناسی الگوی مرد-مذکری حاکم بوده است. نظریه روانکاوی فروید تأکید بر علل روانی-جنسی تفاوت‌ها داشت. روان‌شناسی تکاملی طرفدار منشأ ژنتیکی نقش‌های اجتماعی مذکر و مؤنث در انواع گونه‌ها بود. دیدگاه یادگیری اجتماعی اعتقاد به نقش یادگیری مشاهده‌ای، تقلید از همجنسان و تقویت در رشد هویت جنسی داشت. رویکردهای شناختی، فرایند پردازش اطلاعات مربوط به طرحواره‌های نقش جنسیتی را در ایجاد خودپنداره و هویت جنسیتی موثر می‌دانست. نظریه‌های طرفداران حقوق زنان تأکید داشتند فشارهای اجتماعی و فرهنگی باعث منفعل نمودن زنان در برابر مردان گشته است. در الگوی دوجنسیتی، زنان و مردان هر دو توانایی پذیرش و انجام نقش‌های یکدیگر را به طور مشابه داشتند. دیدگاه اسلام زنان و مردان را در منشأ آفرینش یکی می‌دانست و نیز برای آنان حقوق انسانی برابر قایل بود. پیشنهاد این مطالعه، این بود که مطلوب‌تر است به جای تمرکز بر جستجوی تفاوت‌ها یا تفوق بین زنان و مردان، به دنبال یافتن نقاط وجودی مشترک آنان بود تا بتوان از کلیه توانایی‌های دو جنس به نفع توسعه زندگی بشر استفاده نمود.

کلیدواژگان: هویت جنسیتی، زن.

### مقدمه

اصطلاح "شخصیت"<sup>۱</sup> به مجموعه صفات رفتاری باثبات و بی نظیر فرد و گرایش به رفتار کردن به شیوه‌ای خاص در موقعیت‌های گوناگون اشاره دارد. (برک<sup>۲</sup>، ۲۰۰۱، ترجمه سید محمدی، ۱۳۸۷). یکی از عوامل تأثیرگذار در رشد صفات شخصیتی، عامل جنسیت است. هویت جنسیتی<sup>۳</sup>، یعنی مفهومی که شخص از خود

\* دانشجوی دکتری روان‌شناسی عمومی و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد آبادان.

۱. personality

۲. Berk

۳. gender identity

به عنوان " مرد یا زن " دارد، در طول فرآیند رشد روانی حاصل می گردد. همه جوامع از اعضای خود در خصوص رفتارها، نگرش ها، علائق، نقش ها و فعالیت های آنها انتظاراتی دارند که این انتظارات در پیرامون تفاوت های جنسیتی افراد با یکدیگر ارتباط می یابند. این انتظارات فرهنگی از مردان و زنان، تصورات قالبی (کلیشه ای) را تشکیل داده که شیوه عملکرد زنان و مردان را از پیش تعیین می کنند. بر این اساس زنان یاد می گیرند که مشارکت جو باشند، در حالی که مردان رقابت کردن و قدرت خواهی و سلطه را می آموزند. بدین ترتیب تفاوت های جنسیتی معمولاً با قالب های (کلیشه های) جنسیتی تقویت می شوند. تصورات قالبی جنسیتی از نظر تعلیم و تربیت، فعالیت ها، مشاغل، سلامتی و روابط متقابل اشخاص دارای تأثیر بسیار زیادی می باشند (راتوس، ۱۹۹۵، ترجمه گنجی، ۱۳۷۸).

### بیان مسئله

آیا مرد و زن بودن صفات متقابل یک پیوستارند یا ابعاد مستقلی هستند؟ آیا وجود تفاوت بین زن و مرد به معنای برتری یکی بر دیگری است؟ آیا دنیای زنان و مردان لزوماً متفاوت است؟ یا چارچوب های شناختی متفاوت است که آنها را در دو قطب متضاد قرار می دهد؟ تفکر غالب بر اندیشه سیاسی-اجتماعی، علاوه بر تفاوت های زیستی، تضادهای روانی-شناختی را نیز میان زنان و مردان بدیهی می شمارد. در این اندیشه، زنان در دنیایی متفاوت و پست تر از مردان به سر می برند که آنها را در جایگاه فرع بر مردان قرار می دهد. (برنارد، ۱۹۸۲، ترجمه ذوفن، ۱۳۸۴). اگر بپذیریم که چارچوب های شناختی انسان، متأثر از چگونگی درک او از جهان و تجربیاتی است که فهم او را از خود و دیگری شکل می دهد، می توان باور داشت که این تجارب مشترک همه زنان در جامعه و موقعیت فرودستی شان بوده که آنان را در یک دنیای مشترک و مجزا از دنیای مردان قرار داده است.

آیا درک انسان از جهان تنها از رهگذر جنسیت تمایز یافته (زنانگی / مردانگی) شکل می گیرد؟ آیا صحبت از دنیای مشترک زنان منجر به ایجاد یک الگوی خاص زنانگی شده و مناسبات سلطه را درون دنیای آنان باز می کند؟ تصورات کلیشه ای جنسیتی بر خودپنداره و رفتار زنان چه تأثیراتی بر جای می گذارد؟ آیا این تفاوت های زیستی بین زنان و مردان است که به تصورات قالبی و کلیشه ای جنسیتی منتهی شده و موجبات پیشداوری یا تبعیض در خصوص شخصیت زنان را ایجاد کرده و یا اینکه دو جنس در اساس با هم هیچ تفاوتی ندارند، بلکه اجتماع موجب می شود که آنها گرایش ها و قالب های رفتاری و شخصیتی متفاوت پیدا کنند؟

آدمیان برای حفظ خود پنداره شان، می کوشند به گونه ای همسان با هویت جنسی خود رفتار کنند. بسته به میزان اعتقاد به تصورات قالبی جنسیتی، این تصورات بر خود پنداره و رفتار فرد تأثیر خواهند گذاشت. اگر شما زن باشید، از اینکه تصور کنید پر خاشگر یا سلطه گر هستید، احساس راحتی خواهید کرد؟ اگر مرد باشید از اینکه بسیار عاطفی یا سلطه پذیر باشید، احساس خرسندی خواهید داشت؟ به نظر بسیاری از مردان و

زنان، پاسخ منفی است. شریفز و مکی<sup>۱</sup> (۱۹۵۷) ویژگی های مثبت تری را در تصورات قالبی مربوط به مردان در مقایسه با تصورات قالبی مربوط به زنان گزارش کردند. دوکس و امزویلر<sup>۲</sup> (۱۹۷۴) به نقل از اسپینگتون (۱۹۸۹) ترجمه حسین شاهی برواتی (۱۳۷۹) دریافتند که مردان و زنان، توفیق مردها را در یک تکلیف دشوار به توانایی آنان و موفقیت یک زن را به بخت و اقبال او نسبت می دهند. زن ها این نتیجه گیری را حتی برای موفقیت شخصی خودشان نیز به کار می برند. وقتی از گروهی از آزمودنی ها خواسته شد در دسته ای از دانشجویان کارشناسی، رهبر را پیدا کنند، هم زن ها و هم مردها، چه طرفدار برابری زنان یا غیر آن بیشتر احتمال داشت که یک مرد را برگزینند (پورتر و گایس<sup>۳</sup>، ۱۹۸۱). برخی شواهد حاکی از آنند که وقتی زن ها در پی ایجاد یک برداشت خوب هستند، خود را به صورتی منفی تر توصیف می کنند (تیلون و جلیسون<sup>۴</sup>، ۱۹۸۳). اگر تصورات قالبی منجر به غفلت و چشم پوشی نسبت به استعدادها و توانایی های فردی شوند، ممکن است افراد دست به تبعیض خویشتر بزنند (سپینگتون و گریزارد<sup>۵</sup>، ۱۹۷۵). تصورات قالبی را می توان با بررسی تفاوت های واقعی میان مردان و زنان و با آگاه سازی و ارائه اطلاعات متضاد با آن قالب ها تغییر داد. بر این اساس، مقاله حاضر به بررسی شکل گیری هویت جنسیتی زن، از دیدگاه تاریخی و دیدگاه های مختلف روان شناختی پرداخته است.

### هویت جنسیتی زن در دیدگاه های تاریخی

#### زن در اسطوره شناسی

- **الگوی "هنجارین" مرد:** در سراسر اسطوره شناسی، مرد "هنجار" بوده است و زن نسبت به این هنجار، متفاوت یا فرع در نظر گرفته شده است. در الگوی مرد-مداری، مرد یک شخص "مهم" و نماینده اصلی نوع، فرد "بهنجار" است و زن گونه ای دیگر از مرد یا جنس دوم است. طبق این عقیده، زنان در جهانی که برای مردها ساخته شده است، زندگی می کنند (بم<sup>۶</sup>، ۱۹۹۳).

- **الگوی شرارت<sup>۸</sup> زنانه:** در اسطوره شناسی یکی از واضح ترین تصورات از زنان توصیف آنان بعنوان خاستگاه شرارت و بدی است. حوا در سنت یهود - مسیحی از دستورات خداوند سرپیچی کرد و از میوه درخت دانش خورد. در نتیجه این کار زن منشأ گناه آغازین و مسئول سقوط بشریت شد (هیز<sup>۹</sup>، ۱۹۶۴).

- **مدل نقص زنانه در روان شناسی:** دانشمندان در قرن نوزدهم ادعا نمودند که زنان در مقایسه با مردان مغز نسبتاً کوچکتری دارند و اعلام کردند که زنان به اندازه مردان باهوش نیستند (شیلدز<sup>۱۰</sup>، ۱۹۷۵).

۱. Sheriffs & Mckee  
 ۲. Deaux & Emswiller  
 ۳. Porter & Geiss  
 ۴. Talone & Jellison  
 ۵. Sappington & Grizzard  
 ۶. normativeness  
 ۷. Bem  
 ۸. feminine evil  
 ۹. Hays  
 ۱۰. Shields

## نظام‌های نظری مؤثر در شناخت رشد و تحول شخصیت و هویت جنسیتی دیدگاه روانکاوی

فروید<sup>۱</sup> در تبیین رشد و تحول هویت جنسیتی و تفاوت‌های بین مردان و زنان به مفهوم عقده ادیپ در مرحله آلتی رشد روانی - جنسی استناد می‌نماید. پسر با عقده‌ی ادیپ نسبت به مادر خود تمایل جنسی یافته، پدر را رقیب عشقی خود دانسته و آرزو می‌کند از شر پدر خلاص شود. اما ترس از آسیب رساندن پدر به آلت تناسلی اش، او را دچار اضطراب<sup>۲</sup> اختگی می‌سازد. اضطراب به قدری شدید است که او در صدد حل مسئله بر می‌آید. او تکانه‌های<sup>۳</sup> لیبیدویی خود را نسبت به مادر سرکوب می‌کند و با همانندسازی<sup>۴</sup> با پدر تغییر مهمی در خود ایجاد می‌کند. پسر در فرایند همانندسازی با پدر، ارزش‌های جامعه یعنی "بایدها و نبایدها" را آن‌گونه که توسط پدر عرضه شده بود، درون فکنی می‌کند و بنابراین "وجدان یا من<sup>۵</sup> برتر" در خود ایجاد می‌کند. او در همانندسازی با پدر هویت جنسیتی خود را کسب می‌کند، ویژگی‌هایی را که فکر می‌کند پدر دارد مثل قدرت، توانایی و غیره را می‌پذیرد (شولتز<sup>۶</sup>، ۱۹۹۰، ترجمه کریمی، جمهوری و همکاران، ۱۳۸۷). در مرحله آلتی، توالی رویدادها برای دختران بسیار متفاوت، پیچیده تر و دشوارتر است. به عقیده فروید از آنجایی که دختر در مقایسه خود با پسران متوجه تفاوت‌هایی می‌گردد، غبطه آلت تناسلی را احساس می‌کند و به مردان حسادت می‌ورزد. او بر این باور است که زمانی او هم اندام تناسلی مردانه داشته است، اما او را از آن محروم کرده‌اند. علاقه دختر به داشتن آلت تناسلی و غبطه آن در او هرگز مستقیماً ارضا نمی‌شود و در عوض جای خود را به تمایل به داشتن فرزند پسر می‌دهد. او مادر را مسئول فقدان اندام تناسلی می‌داند، و از عشق به مادر دست می‌کشد و شدیداً مجذوب پدر می‌شود. به این ترتیب رویدادها معکوس می‌شوند: برای پسر عقده ادیپ به اضطراب اختگی منجر می‌شود، در حالی که برای دختر غبطه آلت تناسلی که مشابه اضطراب اختگی است ابتداءً می‌نماید و به شکل گیری عقده الکترامنجر می‌شود (هاید<sup>۷</sup>، ۱۹۹۶، ترجمه خسته، ۱۳۸۴).

فروید منشأ دو ویژگی اصلی زنان یعنی فعل پذیری جنسی و آزارطلبی را از نتایج عقده الکترامنجر می‌داند. دختر در انتخاب روشی به منظور دست یابی به آلت تناسلی دلخواه از طریق پروردن یک پسر در درون خود در هنگام بارداری، یک رویکرد فعل‌پذیری جنسی اتخاذ می‌کند. این راهبرد فعل‌پذیری جنسی در سراسر زندگی زن ادامه می‌یابد. تمایل به حامله شدن و زایمان که دردناک است، آزارطلبانه است، بنابراین تمایل زن برای حامله شدن، جست و جوی درد برای خویش است. بر اساس نظریه فروید، عقده الکترامنجر در زنان هرگز کاملاً مانند عقده ادیپ در مردان حل نمی‌شود و باعث می‌شود که دختر در تمام دوران زندگی احساس حقارت کند و آمادگی برای حسادت و نیز تمایلات مادرانه شدید داشته باشد. وانگهی حل

۱. Freud

۲. castration anxiety

۳. libido impulses

۴. identification

۵. super ego

۶. Schultz

۷. Hyde

نشدن کامل عقده الکترابا باعث می شود تا زنان با یک من برتر رشد نیافته توصیف شوند. زنان در مقایسه با مردان درک کمتری از عدالت دارند، کمتر آمادگی دارند تا به ضرورت های مهم زندگی تن بدهند، و در قضاوت هایشان بیشتر تحت تأثیر احساسات عاطفی یا خصومت هستند. (بوناپارت، ۱۹۵۳ به نقل از هاید ۱۹۹۶، ترجمه خمه ۱۳۸۴)

#### انتقادهای وارده به نظریه فروید در خصوص زنان

استنتاج های مربوط به رفتار و شخصیت زنان صرفاً بر مبنای سرگذشت زنان بیماری که مشکلات مربوط به سازگاری داشته و مراجع فروید بوده اند، گرایش شدید فروید به اتکا به تفاوت های کالبد شناختی در تعیین شخصیت زنان و مردان و نادیده گرفتن عوامل متعدد فرهنگی و اجتماعی. قابل اثبات نبودن حل عقده اودیپ در پسرها به وسیله همانند سازی با پدر و پذیرش استانداردهای فراخود بدون ترس، فراخود رشد نیافته در زن ها و نیز حقارت ناشی از ساختمان بدن و وجود غبطه آلتی در همه زنان (شولتس، ۱۹۹۰، ترجمه کریمی، جمهوری و همکاران، ۱۳۸۴) و نیز شباهت دیدگاه فروید در مورد شخصیت زنان با برخی اسطوره ها مانند مفهوم آلت-مداری او که نمونه ای از یک مدل مرد-مدارانه<sup>۱</sup> درباره رشد و تحول شخصیت است و اساساً رشد و تحول مرد را توصیف می کند، انتقادهای عمده به این دیدگاه می باشند (هاید ۱۹۹۶، ترجمه خمه ۱۳۸۴).

#### نظریه کارن هورنای<sup>۲</sup>

هورنای برخلاف فروید فرض می کرد که عامل مهم غبطه مردان نسبت به زنان، در رشد و شخصیت زنان و مردان اثر دارد. در نظریه تحلیلی هورنای غبطه مردان نسبت به رحم زن و توانایی باروری است که باعث حسادت مردان نسبت به زنان می شود. هورنای معتقد بود مردان با تلاش برای پیشرفت در کارهای شان و کسب موقعیت های برتر نسبت به زنان سعی دارند احساس غبطه رحمی<sup>۳</sup> خود را جبران کنند. غبطه رحمی و احساس بیزاری و تنفر همراه با آن در مرد، به شکل ناهشیار، منجر به بروز رفتارهایی در جهت تحقیر و کوچک شمردن زنان، انکار حقوق برابر زنان، و سلب کردن فرصت مشارکت های اجتماعی و کم ارزش جلوه دادن پیشرفت های آنها شده و تلاش برای حفظ برتری «طبیعی» خود می گردد. هورنای بی ارزشی و احساس بی کفایتی که بسیاری از زن ها در مقام مقایسه خود با مردها احساس می کنند، را به دلیل عوامل اجتماعی و فرهنگی و فرهنگ های مردسالار می دانست و نه عوامل زیستی (شولتس، ۱۹۹۰، ترجمه کریمی، جمهوری و همکاران، ۱۳۸۷).

#### نظریه یونگ<sup>۴</sup>

از نظر یونگ، هر فرد انسانی اعم از زن و مرد صاحب هر دو بخش زنانه و مردانه در روان خویش است. به عبارت دیگر، هر مردی، زنی در درون خود و هر زنی مردی را در درون خود دارد. بخش زنانه در زنان

۱. Bonaparte  
۲. phallo centric  
۳. Karen Horney  
۴. womb envy  
۵. Jung

و بخش مردانه در مردان غلبه دارد. یونگ اعمال اساسی انسان را به چهار شاخه تقسیم می کند: ۱- اندیشه ۲- احساس ۳- حس ۴- الهام. یونگ معتقد است که جنبه های خود آگاه شخصیت مرد به کلی "اندیشه" و "حس" است. مرد "احساس" و "الهام" را پس می زند. حال آنکه در شخصیت زن، "احساس" و "الهام" غلبه دارند و "اندیشه" و "حس" سرکوب می شوند. (موحد، ۱۳۸۳). جنبه زنانه سرکوب شده در شخصیت مرد را آنیما<sup>۱</sup> (روح زنانه) و جنبه مردانه واپس زده شخصیت زن را "آنیموس"<sup>۲</sup> (روح مردانه) می نامد. بدین ترتیب یونگ نیمه مرد انسان را قاطع و هوشمند و نیمه زن را غیرمنطقی، وابسته، آسیب پذیر و شکننده می داند. پیچیده ترین کهن الگوی یونگی (آنیما یا روح زنانه) است (جانسون<sup>۳</sup>، ۱۹۸۹)

#### دیدگاه زیست شناسی اجتماعی (روان شناسی تکاملی<sup>۴</sup>)

نظرات دیدگاه زیست شناسی اجتماعی درباره زنان و نقش های جنسیتی ریشه در نظریه تکاملی و انتخاب طبیعی<sup>۵</sup> داروین<sup>۶</sup> دارد. اعتقاد اصلی زیست شناسان اجتماعی این است که نظریه تکاملی درباره انتخاب طبیعی می تواند در رفتارهای اجتماعی نیز کاربرد داشته باشد. یعنی شکل خاصی از رفتار اجتماعی مثل مراقبت از فرزند، شایستگی را در تولید مثل فرد بیشتر می کند. (باراش<sup>۷</sup>، ۱۹۸۲). یکی از علائق زیست شناسان اجتماعی تبیین این است که چرا این جنس مؤنث است که در انواع مختلف، همیشه بیشترین مراقبت را از فرزند به عمل می آورد. تبیین آنان در این مورد متکی به مفهوم نیرو گذاری داروین است (تری ورز<sup>۸</sup>، ۱۹۷۲). زن در موقع لقاح، نیرو گذاری مادری بیشتری می کند، زیرا زن تنها یک تخمک در هر ماه تولید می کند، اما اسپرم های مردان بی شمارند. در تکوین جنین در دوره بارداری نیز دوباره از منابع جسمانی خود نیرو گذاری زیادی می کند، پس از تولد نوزاد نیز زن با صرف زمان و انرژی از آنها مراقبت می کند. پس چون نیرو گذاری والدینی بیشتری کرده است برای مناسب تر است که مراقبت از نوزاد را نیز بر عهده گیرد. دیگر این که مادر بودن همیشه مسلم است، در حالی که پدر بودن برای جنس نر، همیشه مشخص نیست. زن مطمئن است که نوزادان از آن خود او هستند بنابراین مراقبت از فرزندان را کاری مناسب دانسته که شایستگی او را افزایش می دهد و او را مطمئن می سازد که فرزندان و ژن های او زنده می مانند. مراقبت از فرزندان شایستگی مرد را افزایش نمی دهد چرا که این فرزندان ممکن است حاصل ژن های مرد (پدر) نباشند. انتخاب جنسی نیز اساساً در تبیین تفاوت زنان و مردان نقش دارد. انتخاب جنسی شامل دو فرآیند است: ۱) اعضای یک جنسیت (معمولاً مردان) بین خود به رقابت می پردازند تا امتیازهای جفت گیری با اعضای جنسیت دیگر (معمولاً زنان) را به دست آورند. ۲) اعضای جنسیت دیگر (زنان) اعضای خاصی از جنسیت اول (معمولاً مردان) را ترجیح می دهند و تصمیم می گیرند که با کدام یک از آنها می خواهند جفت گیری کنند. خلاصه اینکه مردان مبارزه می کنند و زنان انتخاب می کنند. این فرآیند دقیقاً تبیین می کند که چرا مردان در اکثر انواع

۱. anima

۲. animus

۳. Johnson

۴. evolutionary psychology

۵. natural selection

۶. Darwin

۷. Barash

۸. Trivers

درشت تر و پرخاشگر تر از زنان هستند. پرخاشگری برای مردان در رقابت مناسب است و آنها محصول انتخاب جنسی هستند (باراش، ۱۹۸۲).

#### انتقاد از نظریه زیست شناسی اجتماعی

سه انتقاد اساسی از سوی طرفداران حقوق زنان (هردی<sup>۱</sup>، ۱۹۸۱؛ جانسون<sup>۲</sup> - اسمیت، ۱۹۸۰؛ ویس تین<sup>۳</sup>، ۱۹۸۲) مطرح شده است. تأکید بسیار زیاد این دیدگاه بر تبیین زیست شناختی تفاوت های زنان و مردان و در نتیجه آن پذیرش تسلط ژنتیکی مردان بر اساس اصل انتخاب جنسی و تابع بودن ژنتیکی زنان. نگاه مرد - مدارانه زیست شناسان در مطالعات خود به شکلی که آنان به رقابت و پرخاشگری نرها در انتخاب جنسی بیشتر توجه کرده اند تا انتخاب جنسی ماده ها از میان نرها. و نیز تأکید زیاد بر نسخه منسوخ نظریه تکاملی داروین (گلد<sup>۴</sup>، ۱۹۸۷).

#### دیدگاه یادگیری اجتماعی

این نظریه به منظور تبیین رشد و تحول تفاوت های جنسیتی به کار برده شده است (لات<sup>۵</sup> و مالاسو، ۱۹۹۳، میشل<sup>۶</sup>، ۱۹۶۶). در این نظریه فرایند تقلید و یادگیری مشاهده ای می تواند همراه با مفهوم تقویت، اساس فرایند شکل گیری هویت جنسیتی را تشکیل دهند.

در جریان رشد و تحول کودک یاد می گیرد که آن اعمالی را انجام دهد که تأیید مادر را به همراه بیاورد. مادر نیز احتمالاً در فرایند یادگیری نقش های جنسیتی به رفتارهای وابسته به جنسیت کودک خود واکنش نشان می دهد. در اصل، مادر رفتارهای زنانه دخترش را پاداش داده و رفتارهای مردانه او را تنبیه می کند. بعدها تعمیم محرک<sup>۷</sup> رخ می دهد، و دختران کوچک از مادر خود و سایر زنان بیشتر تقلید می کنند تا از مردان. به دنبال این تقلید رفتار، پاداش می گیرد و فرایند شکل گیری نقش جنسیتی تحقق می یابد. رفتار جنسیتی از طریق یادگیری مشاهده ای می تواند برای استفاده در سال های بعدی اندوزش شود، بدون اینکه هنگام یادگیری آن، تقویت گرفته باشد و یا آن را انجام داده باشد. مثال واضح آن اندوزش رفتار مراقبت کردن از نوزاد در دختر بچه هاست که تا زمان مادر شدن خود به تعویق می افتد. پیش بینی پیامدهای اعمال خود بر مبنای تقویت یا تنبیه های آن نیز در این فرایند مؤثر خواهد بود. دختران کوچک متوجه خواهند شد تلاش آنان برای پیوستن به یک تیم ورزشی مردانه با مخالفت روبه رو خواهد شد (هاید، ۱۹۹۶، ترجمه خمسه، ۱۳۸۴).

#### انتقاد از نظریه یادگیری اجتماعی:

خوش بینانه بودن این نظریه از دید برخی منتقدان و تصور اینکه در رشد و تحول رفتارهای جنسیتی، فرایندهای پیچیده تر از آنچه این نظریه می گوید، دخالت دارد. وجود شک در نتایج پژوهش هایی در این رابطه که کودکان از مدل های هم جنس خود بیشتر از مدل های غیر هم جنس خود تقلید می کنند یا نه (مک کویی و جاکلین<sup>۸</sup>، ۱۹۷۴).

۱. Hrdy

۲. Janson - smith

۳. Weisstein

۴. Gold

۵. Lott & Maluso

۶. Mishel

۷. stimulus generalization

۸. Maccoby & Jacklin

### دیدگاه رشد و تحول شناختی

کلبرگ<sup>۱</sup> اصول شناختی پیاژه<sup>۲</sup> و اینهلدر<sup>۳</sup> را به حیطه نقش های جنسیتی بسط داده است. در این دیدگاه مفاهیم جنسیت و هویت جنسیتی به موازات رشد و تحول سایر مفاهیم دستخوش تغییرات رشدی می گردد. طبق این مدل در کودکان حوالی سن ۱۸ ماهگی تا ۲ سالگی، مفهومی از هویت جنسیتی شکل می گیرد (این که پسر هستند یا دختر). آنها بلافاصله پس از این، هم سان سازی<sup>۴</sup> جنسیتی با مادر و پدر خود و سپس سایر افراد پیرامونشان را یاد می گیرند. اکتساب مفهوم ثبات جنسیت (در حوالی سنین ۴ تا ۶ سالگی) اساس مهم اکتساب نقش جنسیتی است. هر گاه دختر کوچک در یابد که دختر است و همیشه زن خواهد ماند، این هویت جنسی بخش مهمی از هویت شخصیتی او را تشکیل می دهد. سپس هویت جنسیتی ارزش گذاری های اساسی را تعیین می کند (اینکه فرد با رفتاری خوب یا بد تصور می شود). اگر در دختر حس مثبتی از خویشتن برانگیخته شود، زنانگی را مثبت در نظر گرفته سپس این ارزش گذاری را با کلیشه های فرهنگی همراه می سازد، به طوری که نقش زنانه برای او جذاب می شود، و سرانجام او با مادر خود همسان سازی می کند و تمایل به اکتساب نقش او را دارد. بدین ترتیب، خود پنداره<sup>۵</sup> مثبتی برای پذیرش نقش های جنسیتی کسب می کند (کلبرگ، ۱۹۶۶). در این دیدگاه، یادگیری نقش جنسیتی از بیرون تحمیل نمی شود، بلکه تا حد زیادی خود -انگیخته است. کودک اساساً به رفتارهایی می پردازد که مبتنی بر خود - جامعه پذیری است و رفتارهایی را انتخاب می کند که باید یاد بگیرد و بر اساس قوانین مربوط به رفتارهای جنسیتی متناسب عمل می کند (هاید، ۱۹۹۶، ترجمه خنمه، ۱۳۸۴).

### انتقاد از نظریه رشد و تحول شناختی

طبق نظریه کلبرگ در حوالی سنین ۵ تا ۷ سالگی مفهوم ثبات جنسیتی و هویت جنسیتی شکل می گیرد، در حالی که برخی مطالعات نشان می دهند در کودکان علائق سنخی به جنسیت وقتی که آنها هنوز خیلی کوچک هستند و مفهوم ثبات جنسیتی را کسب نکرده اند پدید می آید (مک کوبی<sup>۶</sup> و جاکلین، ۱۹۷۴؛ اُکفی<sup>۷</sup> و هاید، ۱۹۸۳).

### رشد اخلاقی و تفاوت های جنسیتی

کلبرگ در تحلیل روان شناسی خود از مراحل رشد و تحول اخلاقی نشان داد که اکثر مردان سرانجام می توانند به سطوح بالای استدلال اخلاقی که بیشتر مبتنی بر اطاعت از قوانین اجتماعی و نظم و عدم تأیید قانون شکنی است، برسند در حالی که استدلال اخلاقی زنان در سطوح پایین تر و بیشتر مبتنی بر جهت گیری اطاعت از قوانین به شکلی است که تأیید یا عدم تأیید دیگران را به دنبال داشته باشد (شباخت با نظریه من رشد نیافته فروید). کارول گیلیگان<sup>۸</sup> از پژوهش های کلبرگ درباره رشد و تحول اخلاقی زنان انتقاد کرده

۱. Kohlberg

۲. Piaget

۳. Inhelder

۴. identification

۵. self - concept

۶. Maccoby & Jackleen

۷. Okeefe & hyde

۸. Gilligan, Carol



و معتقد است در نظریه کلبرگ سوگیری جنسیتی تحقق یافته است. وی در مطالعات خود دریافت که زنان دربارهٔ طرح معماهای اخلاقی به گونه‌ای متفاوت استدلال می‌کنند. گیلیگان دریافت که حکم اخلاقی برای مردان، دستوری است برای احترام گذاشتن به حقوق دیگران و حکم اخلاقی برای زنان، دستوری برای مراقبت کردن و مسئولیتی است که درک می‌شود (گیلیگان، ۱۹۸۲).

**انتقاد:** هیچ نوع شواهدی در تأیید مشاهدات گیلیگان مبنی بر تفاوت نوع استدلال‌های اخلاقی زنان و مردان وجود ندارد (وال کر، ۱۹۸۴؛ مدنیک<sup>۲</sup>، ۱۹۸۹). بلکه مشاهده شده زنان به طور متوسط در همان سطح اخلاقی مردان نمره می‌آورند و هیچ نوع تفاوت جنسیتی معنی داری در استدلال از نوع کلبرگ و گیلیگان وجود نداشته و حتی شباهت جنسیتی در استدلال اخلاقی وجود دارد. (فریدمن، رایبسون و فریدمن<sup>۳</sup>، ۱۹۸۷؛ جاداک، هاید و مور<sup>۴</sup>، ۱۹۹۵).

#### نظریهٔ طر حوارهٔ جنسیتی

سندرا بیم (۱۹۸۱) نظریهٔ طر حواره را برای شناخت فرایند سنخیت جنسیتی در نظریهٔ خود به کار گرفت. «طر حوارهٔ جنسیتی»<sup>۵</sup> یعنی چارچوب کلی فرد از جنسیت و مجموعه‌ای از تداعی‌های مرتبط با جنسیت. طر حوارهٔ جنسیتی آمادگی یا زمینهٔ اصلی را برای پردازش اطلاعات بر اساس جنسیت عرضه می‌کند. «بیم» معقد است اکتساب نقش جنسیتی در کودکان نتیجهٔ یادگیری تدریجی کودک از محتوای طر حوارهٔ جنسیتی جامعه است. تداعی‌های مرتبط با جنسیت، که طر حواره را شکل می‌دهند، بسیار هستند: دختران پیراهن می‌پوشند پسران پیراهن نمی‌پوشند، پسران قوی و محکم هستند، دختران زیبا هستند. طر حوارهٔ جنسیتی ارتباط نزدیکی با خود پنداره می‌یابد. یک دختر ۵ ساله می‌داند که دختر است و طر حوارهٔ جنسیتی نیز دارد که، به معنایی که او از دختر بودن خود دارد، مربوط است. پس احترام به خویش در آن دختر کوچک بستگی می‌یابد به اینکه تا چه حد او بتواند به خوبی با طر حوارهٔ دختر بودن خود هماهنگی داشته باشد. او در این مرحله از لحاظ درونی برانگیخته می‌شود تا از نقش جنسیتی زن در جامعه پیروی کند (شباهت با نظریه کلبرگ). جامعه او را وادار نمی‌کند که آن نقش را بپذیرد، او با رغبت آن نقش را می‌پذیرد و در این فرآیند احساس خوبی نسبت به خود دارد (بیم، ۱۹۸۱).

#### انتقاد وارده بر نظریهٔ طر حوارهٔ جنسیتی

یکی از انتقادات بر این نظریه این است که اندازه‌گیری "بیم" از سنخیت جنسی تنها بخش محدودی از مردانگی و زنانگی را در شخصیت‌های افراد در بر می‌گیرد و تأکید "بیم" بر سنخیت جنسی شخصیت بر اساس فهرست‌های مداد و کاغذی، چیزی دربارهٔ سنخیت جنسی رفتار واقعی را بیان نمی‌کند. (اسپنس و هلمریک<sup>۶</sup>، ۱۹۸۱).

۱. Wal kers

۲. Mednick

۳. Friedman, Robinson & Friedman

۴. Jadack, Hyde and Moore

۵. gender schema

۶. Spence & Helmreich

### نظریه طرفداران حقوق زنان

بسیاری از افراد، نهضت طرفداران حقوق زنان را گروهی سیاسی با مجموعه ای از اهداف می دانند که برای رسیدن به آن فعالیت می کنند. واقعیت این است که هر چند این دیدگاه جزو حیطه های روان شناسی نیست، اما با هر دیدگاه روان شناختی نسبت به شناخت زنان هماهنگی خوبی دارد (هاید، ۱۹۹۶). دیدگاه طرفداران حقوق زنان توسط هیچ فرد خاصی پدید نیامده است و نویسندگان متعددی در ایجاد این ایده ها نقش داشته اند. طرفداران حقوق زنان معتقدند زنان به علت تبعیض جنسیتی در جامعه در حیطه های گوناگون سیاسی، علمی، اقتصادی و بین فردی در موقعیت پایین تری قرار دارند. نابرابری قدرت بین مردان و زنان سبب می شود اکثر رهبران سیاسی مرد باشند و مردان قدرت تصویب قوانین برای زندگی زنان را در دست دارند. به عقیده طرفداران حقوق زنان، چون نقش های قالبی جنسیتی در جریان جامعه پذیری اساساً به کودکان می گوید که آنها کارهای خاصی را نمی توانند انجام دهند و ظرفیت های بالقوه و خواسته های فرد را بازداری می کنند، باید آنها را کنار گذاشت. نظریه پردازان طرفدار حقوق زنان، جنسیت را واقعیتی فاقد منشأ زیست شناختی و دارای مبنای اجتماعی می دانند. (بل<sup>۱</sup>، ۱۹۹۳، هیر-موسیتن، و مارسک<sup>۲</sup>، ۱۹۸۸).

#### ارزیابی و انتقاد از نظریه های طرفداری حقوق زنان:

انتقاد گروه های محافظه کار این است که نقش ها و موقعیت زنان در زیست شناسی ریشه دارد و توسط خداوند مقدر شده و طبیعی هستند (ایزنشتاین<sup>۳</sup>، ۱۹۸۲). از نظر منتقدین، نظریه های طرفداران حقوق زنان بسیاری از رشته ها را در هم آمیخته و به عنوان نظریه های علمی تدوین نشده و قابل ارزیابی علمی نیستند (هاید ۱۹۹۶، ترجمه خمهسه، ۱۳۸۴).

#### دیدگاه دو جنسیتی؛ بودن (ترکیب زنانگی و مردانگی)

دو جنسیتی بودن یعنی یکپارچه سازی صفات مردانه و زنانه در خود. اکثر ما زن و مرد بودن را دو قطب متقابل یک پیوستار به حساب می آوریم. ما فرض می کنیم که هر اندازه انسان ها بیشتر صفات مردانه داشته باشند، به همان اندازه کمتر صفات زنانه خواهند داشت و برعکس هر چقدر صفات زنانه بیشتر داشته باشند، صفات مردانه کمتر خواهند داشت. بنابراین مردی که صفات زنانه و مادرانه محبت، ظرافت و هیجان نشان دهد، ممکن است نسبت به مردهای دیگر، کمتر مرد به حساب آید. زنانی که در محیط های کار با مردها رقابت می کنند، نه تنها مردتر به حساب می آیند، بلکه کمتر زن محسوب می شوند (ساپینگتون<sup>۴</sup>، ۱۹۸۹، ترجمه حسین شاهی برواتی، ۱۳۷۹).

امروزه تعداد زیادی از روان شناسان معتقدند که زن یا مرد بودن، ابعاد شخصیتی مستقل بوده و دو قطب متقابل یک پیوستار نمی باشند. به عبارت دیگر، زنان یا مردانی که در ارزشیابی صفات مردانه نمره بالایی بدست می آورند، در ارزشیابی صفات زنانه، الزاماً نمره پایینی کسب نمی کنند. افرادی که بعد کار کردهای قالبی مردانه نشان می دهند، می توانند بعد عاطفی - بیانی قالبی زنانه نیز نشان دهند. اشخاصی که صفات

۱. Bell

۲. Hare - mustim & Marecek

۳. Eisenstein

۴. androgyny

۵. Sappington

کارکردی و عاطفی-بیانی را به طور همزمان نشان می دهند، می توان گفت که دو جنسیتی روانی یا ترکیبی از زنانگی و مردانگی را در شخصیت خود دارند. در واقع شخصیت دو جنسیتی، شخصیتی است که میان ویژگی های مردانه و زنان در آن تعادلی برقرار است. بسیاری از دانشمندان امروز تفکر دو جنسیتی را چالشی در مقابل طبقه بندی های سنتی مردانه و زنانه می دانند. در سال های اخیر تحقیقات زیادی که روی افراد دارای شخصیت دو جنسیتی انجام شده نشان داده فردی که دو جنسیتی روانی دارد معمولاً دارای توانایی قضاوت اخلاقی بالغانه، عزت نفس و اعتماد به نفس بالا، قدرت فائق آمدن بر شکست و انعطاف در رفتار، انگاشته می شود (راتوس، ۱۹۹۵، ترجمه گنجی، ۱۳۷۸)، آنان نسبت به اشخاص خیلی زن یا خیلی مرد، از سلامت جسمی و سازگاری نسبتاً بهتری برخوردارند (هال و تایلر، ۱۹۸۲).

#### انتقاد به نظریه دو جنسیتی روانی

مفهوم دو جنسیتی روانی و امتیازهای ظاهری آن، اعتراض های زیادی را به ویژه بیشتر در خصوص عزت نفس این افراد به دنبال داشته است. به نظر این منتقدین وجود ویژگی های مردانه در یک فرد؛ چه زن چه مرد، به نظر می رسد که با عزت نفس و احترام به خویش و سایر معیارهای سلامت روان همبستگی بیشتری داشته باشد. (تیلر و هال، ۱۹۸۲). طرفداران تساوی حقوق زن و مرد (فمینیست ها) نیز معتقدند هر نوع تصور برای ایجاد تمایز بین دو جنس، مخصوصاً تصورات قالبی جنسیتی، از اساس مردود است. از نظر آنان دو جنسیتی روانی یعنی "مالکیتی مرکب از صفات زنانه و مردانه" منعکس کننده تصورات قالبی مربوط به جنسیت است و این همان تمایز گذاری بین دو جنس است که باطل می باشد (راتوس، ۱۹۹۵، ترجمه گنجی، ۱۳۷۸).

#### دیدگاه اسلام

در میان مکاتب و ملل بشری تنها دین اسلام است که برای اولین بار مسئله تساوی جنسیت زن و مرد و به تبع آن مساوات در حقوق را در عین اعتقاد به تفاوت وظایف و تکالیف فردی آن دو تبیین نمود. دین اسلام از یک طرف خرافه و عقیده انسان نبودن زن را با بیان خود محکوم نمود و از جانب دیگر حقوق انسانی او را با پشتوانه محکم اخلاق و معنویت تضمین نموده است. خداوند در قرآن کریم در تمامی آیات مربوط به خلقت زن و مرد، همواره جنسیت (مرد یا زن بودن) را از حریم ذات و ماهیت انسانی آن دو خارج دانسته و هرگز مردانگی و زنانگی را موجب تنوع و تمایز نوع انسانی نخوانده است. بلکه تأکید دارد این قدرت الهی بوده که برای اجرای یکی از سنن تکوینی خود یعنی مسئله توالد و تناسل و استمرار حیات بشری از طریق اسباب و وسایل طبیعی، تحولات خاص جسمانی را تحت شرایط بیولوژیک در جریان رشد سلول تخم انسانی به وجود آورده، برخی را با صفات و ظواهر مردانگی و برخی را با صفات زنانه آفریده است. خداوند در قرآن کریم می فرماید: «و از هر چیز دو نوع -نر و ماده- بیافریدیم تا مگر متذکر رحمت خدا شوید.» از نظر قرآن کریم با توجه به آیه ۲۰ سوره روم زن موجودی آرامش بخش لقب گرفته است که با بهشت سنخیت دارد. واقعیت اینست که از نظر اسلام زن و مرد دارای دو سرشت و دو نوع حقیقت نیستند، بلکه فطرت، روحیات، موقعیت اجتماعی و شرایط طبیعی

آن دو موجب شده است که در مواردی مسئولیت‌ها و احکامی متفاوت داشته باشند. اسلام به تناسب خلقت و تمایزات جسمی، فکری و روانی که همانا ویژگی‌های شخصیتی، توانایی‌ها و تفاوت‌های فردی است برای انسان‌ها وظایف و تکالیفی تعیین کرده است و بر نقش اجتماعی، فرهنگی و سیاسی زنان در جامعه نیز تأکید نموده است. (جنتی و خاکی، ۱۳۸۴)

### بحث و نتیجه‌گیری

از آنجایی که هدف اصلی این پژوهش شناخت رشد و تحول نقش جنسیتی زنان بود، پس از بررسی چند نظریه، در می‌یابیم که هر یک از نظریه‌ها در درک ما از هویت جنسیتی زنان نقش نسبی دارند. نظریه روانکاوی فروید مفهوم هویت جنسی و ریشه رفتار زن را در تجارب گذشته کودکی و همانندسازی با والدین و عقده‌های روانی می‌داند. نظریه یادگیری اجتماعی بر اهمیت جامعه و عناصر فرهنگی در شکل دادن به رفتارهای سنجی وابسته به جنسیت تأکید کرده است. بر اساس دیدگاه رشد و تحول شناختی، ما اطلاعات را بر حسب جنسیت پردازش می‌کنیم و اطلاعاتی را که با انتظارات ما از رفتارهای سنجی وابسته به جنسیت هماهنگی ندارد، کنار می‌گذاریم. این نظریه یادگیری نقش جنسیتی را صرفاً نتیجه عوامل اجتماعی تحمیل شده از بیرون نمی‌داند، بلکه آن را تا حدی نتیجه انگیزش درونی می‌داند. دیدگاه طرفداران حقوق زنان با نظریه یادگیری اجتماعی در تأکید بر شکل‌گیری نقش‌های جنسیتی بر اساس عوامل بیرونی، اجتماعی و محیطی اشتراک دارد. تأکید زیاد بر تفاوت‌های جنسیتی این خطر را به دنبال خواهد داشت که ما کم‌کم فکر خواهیم کرد که مردان و زنان شخصیت‌های کاملاً متفاوتی دارند. اگرچه تفاوت‌هایی وجود دارد، اما آنچه در مطالعات تحسین برانگیزتر است، شباهت‌ها هستند. بهتر است به یاد داشته باشیم شباهت‌های جنسیتی احتمالاً بیشتر از تفاوت‌های جنسیتی قاعده هستند. همچنین تفاوت‌های جنسیتی اغلب به شدت به موقعیت یا زمینه بستگی دارد. یعنی تفاوت جنسیتی که در یک موقعیت دیده می‌شود ممکن است در موقعیت دیگر مشاهده نشود. دو جنسیتی بودن به جای معیارهای سنتی مردانگی و زنانگی می‌تواند تصورات سنتی ما از مردانگی - زنانگی را به چالش ببرد و شیوه‌های نوین تری از رفتار را که سازگارانه‌تر و ارضاء‌کننده‌تر است پیشنهاد کند. اما راه علاج ثابتی برای تمامی تبعیض‌های مربوط به جنسیت در جامعه نیست. تنها در نظر مکتب اسلام است که گوهر وجودی زن و مرد یکی است، هر دو انسانند و طبیعتاً با یکدیگر شباهت‌های بسیار دارند، ضمن آنکه با یکدیگر در مواردی تفاوت دارند. متأسفانه پژوهش‌ها و گرایش‌های علمی بیشتر به تفاوت‌های زن و مرد، و نه بر شباهت‌های آنها تکیه دارد. با اتکا به دیدگاه مکتب اسلام مبتنی بر قرآن، ما بجای مطالعه تفاوت‌های زنان و مردان که منجر به عمیق‌تر نمودن تمایز شخصیتی آنان و سلب حقوق زنان به طور مضاعف می‌گردد، تکیه بر شباهت‌های این دو انسان می‌زنیم. چرا که امروزه هنر یک انسان؛ خواه زن و خواه مرد، در این است که به جای کاربرد زورمندی و قوه بازو، برای موفقیت بیشتر محتاج ظرافت و هوشمندی و خویش‌داری است. امروزه مرد ایده‌ال کسی نیست که قدرت پرخاشگری داشته باشد

بلکه آن است که با انسان ها و شرایط خود هماهنگ و همسو باشد. زنان انسان های کاملی هستند که خداوند آفریده و باید در حوزه ای که توانمندی دارند بتوانند فرصت بروز و ظهور استعداد هایشان را داشته باشند. زن در این نگاه برابر مردی قرار می گیرد که او هم باید متناسب با توانمندی هایش، استعداد هایش را به کار بگیرد و بتواند در عرصه کمال موفق باشد. سرانجام زن و مرد هر کدام نیمه یک پیکره اند و تنها در سایه همکاری مشترک و تقسیم عادلانه و حکیمانه مسئولیت ها و ایفای نقش تکمیلی نسبت به یکدیگر است که این پیکره جان می گیرد. مسئولیت اساسی که جامعه به زنان سپرده و همانا تربیت صحیح فرزندان است، نمایانگر نقش محوری زن در جهان می باشد.

### منابع

- ایزدی، سیروس. نیکخو، محمد رضا. (۱۳۸۳). روان شناسی و چالش های روانی - جنسی زندگی زنان (بحران های جنسی زن)، تهران: انتشارات سخن.
- برک، لورا. ای. (۱۳۸۷). روان شناسی رشد، ترجمه: یحیی سید محمدی، تهران: نشر ارسباران.
- برنارد، جسی (۱۳۸۴). دنیای زنان، ترجمه: شهرزاد ذوفن، تهران: نشر اختران.
- جنتی، یدالله و خاکی، نسرین (۱۳۸۴) روان پزشکی در مامایی، تهران: نشر جامعه نگر.
- راتوس. اسپنسر.ا. (۱۳۷۸). روان شناسی عمومی، ترجمه: حمزه گنجی، تهران: انتشارات نشر ویرایش.
- زندن. جیمز و ندر. (۱۳۸۶). روان شناسی رشد، ترجمه: حمزه گنجی، تهران: نشر ساوالان.
- سایپینگتون، اندرو.ا. (۱۳۷۹). بهداشت روانی، ترجمه: حمید رضا حسین شاهی برواتی، تهران: نشر روان.
- شولتز، دوان. (۱۳۸۷) نظریه های شخصیت، مترجمان: یوسف کریمی، فرهاد جهرمی، سیامک نقشبندی، بهزاد گودرزی، هادی بحیرایی، حمید رضانیکخو، تهران: نشر ارسباران.
- هاید، جانت شیلی. (۱۳۸۴). روان شناسی زنان، ترجمه: اکرم خمسه، تهران: انتشارات ارجمند.
- لاراستس، کلارسیا پینکو. (۱۳۸۳). زنانی که با گرگ ها می روند، ترجمه: سیمین موحد، تهران: نشر پیکان.

- Barash, D. p. (1982). sociobiology and behavior (2 nd ed. ). new york: Elsevier.
- Bell , A. E. (1993). A social constructionist view of gender. In A. G. Beall & R. J. Sternberg (Eds. ), The psychology of gender (PP. 127-147). New York: Guilford.
- Bem,S. L. (1981). Gender schema Theory: A cognitive account of sex - typing. Psychological review , 88 , 354-364.
- Bem,S. L. (1993) The lenses of gender. New Haven , CT: Yale University press.
- Deaux. K. , & Emswiller ,T (1974). Explanation of successful performance on sex linked tasks: What is skill for the male is luck for the female , Journal of Personality and Social psychology ; 29, 80-85.
- Eisenstein,Z. R. (1982). The sexual politics of the new right: understanding the " crisis of liberalism " for the 1980s. In N. O. Keohane etal. (Eds. ). Feminist theory. Chicago: University of Chicago Press.
- Friedman , W. J. , Robinson , A. B. , & Friedman , B. L. (1987). Sex differences in moral judg-

- ments? A test of Gilligan's theory. *psychology of women. Quarterly* , 11, 37-46.
- Giligan, C. (1982). *In a different voice*. Cambridge, MA: Harvard University Press. Giligan's reconstruction of moral development from a female point of view is insightful.
- Gould, S. J. (1987) *An urchin in the storm*. New York: Norton.
- Gold, D. & Reis, M. (1982). Male teacher effects on young children: A Theoretical and empirical consideration. *sex roles* , 8 , 493-514.
- Grady, K. (1979). Androgyny reconsidered. In J. H. Williams (Ed. ), *psychology of women: selected readings* (pp. 172-177). New York: Norton.
- Hare – Mustin, R. T. , & Marecek , J. (1988). The meaning of difference: Gender theory , postmodernism and psychology. *American Psychologist* , 43, 455-464.
- Hays, H. R. (1964). *The dangerous sex: The myth of feminine evil*. New York. G. P. Putnam's Sons.
- Hrdy, S. B. (1981). *The woman that never evolved*. Cambridge: Harvard University Press.
- Jadack, R. , Hyde, J. S. , & Moore, C. F. (1995). Gender differences in moral reasoning about sexually transmitted diseases. *child Development*.
- Janson – Smith, D. (1980). sociobiology: so what ? In Brighton women & science Group , *Alice Theory the microscope*. London: virago.
- Johnson, A. (1989). On the politics of psychological constructs: Stop the band wagon , I want to get off. *American Psychologist* , 44, 1118-1123.
- Kohlberg, L. (1966). A cognitive developmental analysis of children's sex role concepts and attitudes. In E. E. Maccoby (Ed. ), *The development of sex differences*. Stanford: Stanford University Press.
- Lott, B. , & Maluso, D. (1993). The social learning of gender , In A. E. Beall & R. J. Sternberg (Eds. ), *The psychology of gender* (PP. 99-126). New York: Guilford.
- Maccoby, E. L. , & Jacklin, C. N. (1974). *The psychology of sex differences*. Stanford: Stanford University Press.
- Mednick, M. T. (1989). On The politics of psychological constructs: stop The band wagon , I want to get off. *American psychologist* , 44 , 1118-1123.
- Mischel, W. (1966). A social learning view of sex differences in behavior , In E. E. Maccoby (Ed. ), *The development of sex differences*. Stanford: Stanford University Press.
- O'Keefe, E. S. C. , & Hyde, J. S. (1983). The development of occupational Sex role stereotypes: The effects of gender stability and age. *sex Roles* , 9 , 481-492.
- Porter, N. P. , & Geiss, F. L. (1981) Women and nonverbal leadership cues when seeing is not believing. in C. Mayo & N. M. Henley (Eds. ), *Gender and nonverbal behavior*. New York: Springer – verlag.
- Sappington, A. A. , & Grizzard, R. (1975). Self – discrimination children. *Journal of Personality and Social Psychology* , 31, 224-231.
- Shields, S. A. (1975). Functionalism, darwinism, and the psychology of women: A study in social myth. *American Psychologist* , 30, 739-754.
- Sheriffs, A. C. , & Mckee, J. P. (1957). Cited in P. Goldberg , *Are women prejudiced against women ? Transactions*.
- Spence, J. T. , & Helmreich, R. L. (1981). Androgyny versus gender schema: A comment on Bem's gender schema theory. *Psychological Review* , 88, 365-368.

- Talone , P. , & Jellison , J. M. (1983) Managing impressions about one's self-esteem. Paper delivered at the 1983 Annual Conventional of the American Psychological Association.
- Taylor,M. C. ,& Hall ,J. A. (1982). Psychological androgyny: Theories , methods , and conclusions. Psychological Bulletin , 92,347-366.
- Trivers,R. L. (1972). Parental investment and sexual selection. In Bcampbell (Ed),Sexual selection and the descent of man. Chigaco Aldin.
- Walker,Lawrence J. (1984). Sex Differences in the development of moral reasoning: A critical review. Child development , 55 , 677 – 691.
- Weisstein , N. (1982). Tired of arguing about biological inferiority MS , 41 46.
- Wilson , Edward O. (1975). Sociobiology: The new synthesis. Cambridge , MA: Harward university press.

تاریخ وصول: ۸۹/۱/۳۱

تاریخ پذیرش: ۸۹/۲/۲۱

Archive of SID